

تنگه هرمز و تشدید بحران در منطقه سخن روز : تحریریه سایت راه کارگر

در صفحه 4

درسهای انقلاب بهمن برای چپ ایران !

آرش کمانگر

در يك جمع بندی فشرده میتوان گفت که برای جلوگیری از تکرار تراژدی شکست انقلاب بهمن، باید: با قرانتي راديکال_دموکراتیک، آلترناتیو چپ را سازمان داد، پیشروترین و ترقی‌خواهانه‌ترین افکار و اندیشه‌ها را در میان مردم تبلیغ و ترویج نمود، مبارزه برای آزادی را از مبارزه برای برابری (و بالعکس) جدا نمود، به تشکیل‌یابی کارگران و توده‌ها یاری رساند و با اراده‌ای تلفیق گشته از شور و شعور، کمر به تحقق رویای بزرگ مردم کشورمان برای دستیابی به یک زندگی انسانی بست.

هرچه چپ ایران سریع‌تر و قاطع‌تر آستین همت بالا زند، می‌توان به پیروزی انقلاب آتی امیدوار بود، در غیر این صورت، شکست یا بن بست آن حتمی است. پی بردن به این واقعیت تلخ، هیچ استعداد ویژه‌ای طلب نمی‌کند.

بقیه در صفحه 5

جنگ و تحریم گسترده به مثابه دواستراتژی م تفاوت یا دو وجه یک استراتژی؟

تقی روزبه

درقباس با زمان حمله به عراق و افغانستان، کسانی که از آن دفاع می کردند و "دموکراسی" را هم چون کالای وارداتی درکوله پشتی سربازان جستجوی کردند و آن را محصول زایمان دردناک جنگ می دانستند، امروزه بجای دفاع مستقیم به دفاع غیرمستقیم و شرمگینانه از آن پرداخته اند.

بقیه در صفحه 8



زنان سلطه گر، مردان زن دلیل!

لاله حسین پور

در صفحه 10

ص 3

خاموشی رفیق کریم بهجت پور

بیانیه کمیته مرکزی سازمان به مناسبت سالگرد انقلاب بهمن



سی و سه سال مبارزه، سی و سه سال مقاومت !

انقلاب سال ۵۷ نه رخدادی بی پیوند با بستر اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، بلکه دقیقاً ناشی از مفصلبندی گسلها، شکاف ها و تضادهای گوناگون بود. گذر از مناسبات پیشا سرمایه داری به سرمایه داری که نیروهای اجتماعی معینی را آزاد ساخته بود بگونه ای پیش رفت که رژیم پهلوی نتوانست آنها را در روابط اجتماعی جدید ادغام کند. پیامد جابجایی های عظیم اجتماعی، بخصوص در فاصله شانزده سال از اصلاحات ارضی سال چهل و یک و شدت یابی تضاد بین سنت و مدرنیته، تکوین موزون سرمایه داری را نا بهنجار تر و بحرانی تر کرد. روابط اجتماعی مدرنی که رژیم شاه به شیوه مصنوعی و آمرانه از بالا سازمان داد، بخشی از جامعه را در مقابل فرهنگ نابهنگام باقی‌مانده از قرون و اعصار گذشته قرار داد. روحانیت شیعه طرفدار خمینی، در غیاب یک بدیل مترقی، آزادیخواه و انقلابی در جامعه، توانست با شبکه‌های مساجد، مدارس دینی و نفوذی که در بازار و محلات سنتی داشت و با تکیه بر فرهنگ سنتی - مذهبی و طرح شعار « همه با هم » اکثریت توده های متوهم را در مقیاسی سراسری بسیج کند و خود به نیروی هژمونیک انقلاب تبدیل شود. بدین ترتیب، ضد انقلابی تمامیت خواه با ویژگی‌های فاشیستی از بطن انقلاب سر بر آورد.

بقیه در صفحه 2

پیام کمیته مرکزی سازمان

به مراسم اولین سالگرد مرگ شیخ عزالدین حسینی



در صفحه 3

به مناسبت سالگرد انقلاب ...

۱- مبارزه برای دموکراسی، آزادی و برابری را تنها نمی توان به مبارزه مسالمت آمیز محدود کرد. تجربه بهار عرب، چه در تونس و چه مصر ثابت کرد که برای جلوگیری از شکست یک انقلاب یا حتی یک قیام سراسری، بر خلاف تبلیغات سازشکاران، لیبرال ها و اصلاح طلبانی که به دگرگونی و رفورم تدریجی در محدوده نظام موجود دل بسته اند، تنها با شعار ساختار شکنانه و دفاع یکپارچه در صحنه خیابان ها میتوان دیکتاتورها را سرنگون کرد.

۲ - همه طیف های راست و رفرمیستی که شکست انقلاب بهمن ۵۷ را بهانه رد ضرورت هر انقلابی میدانند، تنها حوادث و جریانات پس از سرنگونی شاه را زمینه استدلال خود قرار داده اند و نه به علل و عوامل پیش آمدن یک انقلاب بلکه به معلولها تکیه کرده اند. آن ها به این واقعیت تلخ توجه ندارند که پیش از سرنگونی نظام شاهنشاهی، نه سوژه ی اصلی انقلاب به طبقه ای خود سازمانیافته تبدیل شده بود و نه بدیل مترقی اجتماعی با نیرو و برنامه ی منطبق با خواست های آزادیخواهان و برابری طلبانه در صحنه جامعه و جود داشت که بتواند در مقابل نیروی میلیونی متوهمی که خمینی با شعار «شاه باید برود» به میدان آورد، ایستادگی کند.

۳ - انقلاب بهمن در عین حال ثابت کرد که صرف ضدیت با یک ارتجاع (نظام شاهنشاهی، امپریالیسم و...) خود فی نفسه نه مترقی است و نه به دموکراسی و شکوفایی جامعه می انجامد. این تجربه هم اکنون که انقلاب های کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا یکی پس از دیگری دیکتاتورها را به زیر می کشند، بمثابة خط سرخی تاریخ این کشورها را رقم می زند: اینکه در این کشورها درونمایه ضدیت هر نیرویی با دیکتاتوری منافع طبقاتی خاص آنست و اینکه جریانات و سازمان های شرکت کننده در این انقلابات خواست های متفاوتی دارند. احزاب و جریانات گوناگون معتقد به نظم سرمایه، پس از سرنگونی یک دیکتاتور در پی گیری منافع طبقاتی خود هر یک بر نامه ی خویش را پیش می برند که با تحقق خواست های اولیه انقلاب همگانی که با شعارهای «آزادی» و «مرگ بر دیکتاتور» بیان می شد، در تضاد قرار می گیرد.

بررسی نیروها را باید نه بعد از سرنگونی، بلکه همین حالا و اکنون بر مبنای پلاتفرم های روشن مورد داوری و سنجش قرار داد. کسی که صرفاً بر مفهوم نفی و سلب اتکا دارد، از انقلاب بهمن درسی فرا نگرفته است. از این رو، وظیفه هر نیروی چپ و آزادیخواه است که با همه جریاناتی که شکل و محتوای حکومت آتی را به پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی حواله میدهند یا واگذاری تصمیم گیری ها به رهبری "کاریماتیک" (پر جذب) "فرهیخته" و بدون دخالتگری مردم در تصمیم گیری ها (مانند زمان خمینی) باور دارند و یا چشم یاری به کمک های امپریالیستی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی دوخته اند، مرز بندی مشخص داشته باشند و آن ها را افشا کنند.

ما در عین مخالفت با هر نوع دخالت خارجی، جنگ و تحریم اقتصادی (چه به اصطلاح نوع «هوشمند» چه نوع دیگر) بر این باوریم که از آنجا که کلیه حقوق شهروندی، مدنی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم همیشه پایمال شده است، تنها با طرح کلی دموکراسی و حقوق بشر نمی توان بسنده کرد، بلکه اشتراکات پیوند دهنده برای جنبش های اجتماعی باید در بر گیرنده خواست ها و مطالبات دموکراتیک و اجتماعی اکثریت قاطع جامعه باشد. این حداقل ها علاوه بر آزادی های بی قید و شرط سیاسی و جدایی دین از دولت و نظام آموزشی، باید تأمین

این ضد انقلاب با رژیم سلطنتی یک وجه اشتراک اساسی دارد: سرکوب خواستهای دموکراتیک معوقه صدر مشروطه تا کنون و بخاک و خون کشیدن آزادیخواهان و عدالت جویان. عروج نیروی تاریک اندیش و افسرگرای روحانیت با غلبه بر گفتارهای مترقی و چپ بستر به بیراهه کشاندن انقلاب را هموار ساخت. جمهوری اسلامی سی و سه سال است که با تکیه بر نیروهای سرکوب و تلفیق استبداد دینی با استبداد سیاسی، این بستر خون و جنایت را وسعت بخشیده است. اگر در آغاز هدف رژیم قلع و قمع نیروهای آزادیخواه، چپ و مبارز، کارگران پیشرو، جنبش ملیتهای تحت تبعیض، دانشجویان پیشرو، زنان، دگر اندیشان و دگر دینان بود، خامنه ای با سرکار آوردن دولت احمدی نژاد، کل اصلاح طلبان حکومتی را از گردونه خودی ها و معتمدین خود خارج کرد و در ماههای اخیر با شروع مقدمات انتخابات فرمایشی مجلس و کنار گذاشتن برخی از اصول گرایان منتقد، فضای سیاسی درون دستگاه حکومتی را باز هم تیره تر و دایره وابستگان سرسپرده به ولی مطلق را باز هم تنگ تر کرد.

تبلیغات ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی با هدف فرا افکنی و سرپوش گذاشتن بر بحران سیاسی و اقتصادی، ماجراجویی هسته ای برای دستیابی به بمب اتمی، زیر پا گذاشتن قوانین بین المللی و برنامه های تروریستی که رژیم در سطح جهان پیش برده، بهانه لازم را به آمریکا و متحدینش داده تا برای پیشبرد مطامع امپریالیستی شان تحریم اقتصادی و مالی کمرشکنی را بر ایران تحمیل کنند. که حاصلش فقر و فلاکت هرچه بیشتر کارگران و طبقات میانی و زحمتکش بوده است. سیاست تحریم ایران در حال حاضر با تحریم بانک مرکزی و دیگر بانکهای عمده کشور و جلوگیری از انتقال پول و ارز ضروری که برای خرید های بین کشوری لازم است، و آغاز تحریم نفتی که در صورت به اجرا در آمدن کامل آن قیمت مواد اولیه ای که از خارج خریداری می شود را به شدت افزایش میدهد، ابعاد خطرناکی پیدا کرده و کشور را با خطر قحطی و حمله نظامی خارجی مواجه ساخته است.

توأم بودن این وضعیت با پیشبرد طرح هدفمند سازی یارانه ها که دولت بر آن است تا در سال جاری تا ده میلیون از مردم را از دریافت آن محروم کند و تورم بی مهاری که حتی لاریجانی رئیس مجلس به سی در صد آن معترف است و علت آنرا هدفمندی یارانه ها می داند، به بالا رفتن هزینه تولید و بیکاری های گسترده ره برده و بسیاری از کشورها و شرکت های سرمایه گذار داخلی و خارجی را به سرمایه گذاری بی علاقه کرده است. این همه، بهای کالاهای حیاتی را تا ۵۰ در صد بالا برده و افزایش ده در صدی حقوق، تورمی ۴۰ در صدی را بر کارگران و دیگر طبقات زحمتکش و فقیر جامعه مردم تحمیل کرده است.

سرکوب جنبش های مدنی، آزادیخواهان و حق طلبانه، بخصوص سرکوب دد منشانه جنبش اعتراضی سال ۸۸ و دستگیری ها، تجاوزات و کشتارهای متعاقب آن تأیید کننده آنست که در محدوده این رژیم هیچ تغییر و اصلاحی ممکن نیست و ضرورت انقلابی دیگر از همین جا نتیجه میشود. در این رابطه اشاره به چند نکته را لازم میدانیم:

پیام کمیته مرکزی سازمان به مراسم پاریس

در بزرگداشت اولین سال درگذشت ماموستا شیخ عزالدین حسینی

یک سال از خاموشی ماموستا شیخ عزالدین حسینی گذشته است. کمتر اتفاق می افتد که روی یک نفر، چنین وفاق گسترده ای وجود داشته باشد. طیف های گوناگون اپوزیسیون با همه ی رنگارنگی اش؛ با احترام از او یاد کنند و ارج گذار رفتار اجتماعی و حتی خصوصی اش باشند.

ماموستا شیخ عزالدین حسینی از زمره ی این انسان ها بود. استواری اش بر سر باورهای آزادی خواهانه، و وفاداری اش به میثاق با خلق کرد و همه ی خلقهای ساکن ایران، از او چهره ای ساخته بود قابل اتکاء. هم از این روی ویر اساس همین ارزش ها است که ماموستا مورد اعتماد و احترام همه ی ما ست و نبود او، کمبودی است برای همه ی آنها نی که برای حق تعیین سرنوشت ملل ساکن ایران مبارزه می کنند.

در جریان انقلاب پنجاه و هفت، و در جریان مبارزه مردمان ایران برای آزادی و برابری؛ ماموستا حسینی با اعتقاد راسخ به مبارزه مردم کردستان و سراسر ایران برای آزادی، و همبستگی همه ملیت های ایران و پایداری به اصل جدانی دین از دولت، روشن بینی خود را به عنوان یک روحانی پر نفوذ اهل سنت، نشان داد. تا آن جا که توان داشت، قاطعانه در کنار مردم مبارز

کردستان و در مقابل یورش آدمکشان حکومت ولایت فقیه و رهبران خونخوارش ایستاد و سازش ناپذیر، از حقوق مردم کردستان دفاع کرد و به همین دلیل همراه همه ی احزاب مبارز، ناچار به خاک کردستان عراق عقب نشینی کرد. ایشان؛ تمام همت خود را صرف تقویت همبستگی فعالین جنبش کرد، کرد و کوشید مانع برخورد های خشونت آمیز شود و همواره به عنوان معتمد طرفین درگیر، میانجی می شد.

بی گمان یاد ماموستا شیخ عزالدین حسینی همواره در خاطر مردم کردستان، مردمان سراسر ایران، و همه ی مبارزان راه آزادی و دموکراسی و برابری؛ زنده و ماندگار خواهد ماند و چنین باد!

خاموشی رفیق کریم بهجت پور



بدین وسیله به اطلاع میرسانیم که یار سابق سازمان ما رفیق کریم بهجت پور در یک نبرد طاقت سوز با سرطان ریه در سن 62 سالگی در ساعت 12 روز یکشنبه خاموش شده است. با از دست دادن او خانواده،

یاران و آشنایان او به اندوه نشستند. او که داغ و اثرات ناگوار زندان ستم شاهی را بر پیکر خود داشت همواره از آزادی و دموکراسی دفاع میکرد. او با وجود این که همکاری تشکیلاتی را با سازمان ما قطع کرده بود، اما با وجود تن بیماریش هیچگاه از ارائه کمک به یاران خود در این سالها دریغ نمیکرد. ما از دست دادن او را به خانواده و همه دوستان، به ویژه مهشید و مهسا دختران او تسلیم می-گوییم و خود را در غم از دست دادن او شریک میدانیم.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

17 ژانویه 2011

مطالبات کارگران، برابر حقوقی شهروندی، برابر حقوقی زنان با مردان، برابر حقوقی ملیت های تحت ستم، برابر حقوقی دگر دینان و دگر باشان را در بر بگیرد.

در این راستا مبارزه در زمینه های زیر ضروری است:

— مبارزه و افشای همه جریانات ارتجاعی بورژوازی (سلطنت طلبان، رفورمیست ها، سازشکاران شوونیستها و ...) که به جنبش های اجتماعی انقلابی باور ندارند و خواهان تغییراتی از بالا و جایجایی مهره ها به کمک نیروهای امپریالیستی از طرفی نظیر: اپوزیسیون سازی، حمله نظامی و تحریم اقتصادی اند.

— مبارزه با کلیت رژیم و بر ملا کردن برنامه های جریاناتی که با عوامفریبی خواهان تحقق دموکراسی و حقوق بشر در چارچوب نظام جمهوری اسلامی اند. (نظیر جریانات «سبز» که با تکیه بر ایدئولوژی اسلامی از دموکراسی و آزادی دم می-زنند)

— کمک به خود سازمانیابی مستقل کارگران و زحمتکشان در محیط کار و زیست و افشای جریاناتی که تحت لوای حقوق بشر و دموکراسی تلاش می-کنند مبارزات مستقل و انقلابی مردم را به زانده خود تبدیل و به بیراهه بکشانند.

— پشتیبانی از جنبش های مستقل اجتماعی کارگران، زنان، جوانان، دانشجویان، بیکاران و جنبش های ملیت ها که خواهان حق تعیین سرنوشت خویشند و هم زمان افشای جریانات شوونیست و ناسیونالیست.

این مبارزات پیوند ناگسستنی با مبارزات مطالباتی نیروی کار و زحمت دارد. بنابر این، پیوند و همبستگی میان جنبش های دموکراتیک و مطالباتی با اشکال گوناگون (شبکه های اجتماعی عمودی، افقی، اتحادیه ها، سازمان های مستقل و) بستر ساز قدرت گیری متحد و یکپارچه مردم علیه ارتجاع داخلی و خارجی است. نقش ضروری صدای سوم و اتحاد مبارزاتی چپ انقلابی مستقل باید در این رابطه حضور پررنگ خود را به نمایش بگذارد و از سویی با مبارزه ایدئولوژیک با اپورتونیست های راست و سکتاریست های چپ و در زمینه تشکیلاتی به خود سازمانیابی نیروی کارگران و زحمتکشان بمثابه سوژه اصلی انقلاب آتی یاری رساند.

از نظر ما که به سوسیالیسم و دموکراسی مشارکتی باور داریم، بدیهی است که پیکار سیاسی را از پیکار طبقاتی مجزا نمیدانیم. راستای شکل گیری پیوند بین این دو سطح از مبارزه و طرح مطالبات اخص هر طبقه و قشر اجتماعی است که هر یک شکل سازمانی خاص خود را دارد. از طریق طرح این مطالبات است که جنبش های گوناگون اجتماعی بر ضرورت مبارزه سیاسی و سرنوشتی رژیم برای دستیابی به جامعه ای با کرامت انسانی آگاهی حاصل می کنند. هرچه متحد تر از این اتحاد پشتیبانی کنیم.

سرنگون باد رژیم اسلامی سرمایه داری ایران
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

کمیته مرکزی سازمان

همین 1390 - فوریه 2012

تنگه هرمز و تشدید بحران در منطقه

۲ - جامعه اروپا در عین توافق بر سر بایکوت نفتی و تحریم های جدید مالی دیروز، با دادن مهلت شش ماهه به ایران در صدد است ایران را به بازگشت به میز مذاکره تشویق کند. اما اگر در نظر داشته باشیم که اتحادیه اروپا فقط بیست در صد نفت خود را از ایران خریداری می کند و ایران شصت در صد نفتش را به آسیا صادر می کند، می توانیم پی ببریم که این مهلت برای کدام یک از طرفین دعوا ثمربخش تر است و کدام طرف بیشترین استفاده را برای رویارویی بعدی از این مهلت خواهد کرد!

در جهان چند قطبی کنونی و جنگ های نامتقارن این دوره بر علیه نیروهای اشغالگر خارجی که هزینه های کلان و تلفات انسانی سنگینی در پی دارد (عراق و افغانستان) بنظر نمی رسد دول غربی برای حل بحران اقتصادی کنونی خود، همانند جنگ های جهانی پیشین، گزینه نظامی را اولویت دهند، آنهم در منطقه بسیار حساسی چون خلیج فارس که درگیری نظامی میتواند بسرعت از سطح منطقه ای فراتر و گستره ای بین المللی پیدا کند. سیاست تحریم و در عین حال دعوت به مذاکره ای که دول اروپایی در قبال ایران در پیش گرفته اند، با سیاست دولت باراک اوباما که می خواهد همه ی گزینه ها را پیش از کشیده شدن به حمله نظامی بیازماید، خوانایی دارد.

۳ - رژیم جمهوری اسلامی در حالی که جنگ را همیشه برکت الهی دانسته اما در شرایط اوائل انقلابات نیست که توده میلیونی متوهمی برای بسیج در اختیار داشته باشد. در شرایطی که رژیم پس از تقلب در انتخابات سال ۸۸ و از دست دادن مشروعیت کامل خود در بین مردم، موجب شده است که حتی بخش هایی از اصول گرایان متحد خود را نیز از دست بدهد، قانع کردن تودهایی که فرزندان شان فقط بخاطر یک اعتراض خشونت پرهیز و نوشتن یک وب لاگ ساده بدست قاتلان دست بمزد آن مورد تجاوز قرار گرفته و اعدام یا سر به نیست شده اند و طبق آمار رسمی با رقم چهار ده و شش در صد بیکاری و ۲۲ و نیم در صد تورم (۳) است به گریبان است، کار بسیار دشواری خواهد بود.

به لحاظ اقتصادی:

۱ - جامعه اروپا با خرید روزانه ششصد هزار بشکه نفت در کنار چین از مهمترین خریداران نفت ایران است. این جامعه در صورت ایجاد وقفه در صادرات نفت از خلیج با دو مشکل روبروست: الف، اینکه اصلی ترین مشتریان اروپایی نفت ایران: یونان، اسپانیا (شش در صد) و ایتالیا (هفت در صد) جزء ورشکسته ترین دولت های اروپا هستند و هر یک با شرایط ویژه ای از ایران نفت می خرند. برای نمونه، ایتالیا پول نفت را به ایران قسطی پرداخت می کند (۴) و هر گونه اختلالی در انتقال نفت به این کشورها فشار اقتصادی مضاعفی است که جامعه اروپا نمی تواند به پی آمدهای آن بی اعتنا باشد. دوم اینکه جامعه اروپا با بایکوت نفتی ایران با مشکل ترکیه، عضو ناتو، که ۵۱ در صد نفت خود را از ایران وارد می کند و روابط اقتصادی و سیاسی تنگاتنگی با ایران دارد، رو در رو خواهد بود. افزون بر این، از چهار خریدار دیگر نفت ایران: چین (۲۲ در صد)، هندوستان (۱۳ در صد)، آفریقای جنوبی (۴ درصد) و ژاپن (۱۴ در صد) فقط ژاپن تا کنون با بایکوت نفتی ایران موافقت کرده است. (۵)

۲ - تحریم های اقتصادی، بخصوص بایکوت نفتی، در درجه نخست به بالا رفتن هر چه بیشتر قیمت نفت و فرآورده های آن در ایران و جهان منجر خواهد شد. دولت ایران بزرگترین بازنده این بایکوت نیست بلکه بیشترین آسیب به طبقات و اقشار فقیر و متوسط جامعه وارد خواهد شد. رژیم که هم اکنون هم بخشی از بارانه ها را حذف کرده است با دست آویز تحریم و شرایط فوق العاده - در صورت درگیری در تنگه ی هرمز - بازم به نان خشک سفره های مردم دستبرد خواهد زد و هر اعتراضی را به اتهام « شرایط جنگی »، « ضد انقلاب » و « جاسوس بیگانه » شدید تر از پیش سرکوب خواهد کرد.

در شرایطی که پس از فاجعه فوکوشیمای ژاپن که به لحاظ فن آوری از پیشرفته ترین کشورهای جهان است و در اوضاعی که

نزاع رژیم جمهوری اسلامی و آژانس بین المللی انرژی هسته ای بر سر برنامه غنی سازی اورانیوم سالهاست دامه دارد. جمهوری اسلامی با پنهان کاری، و جلوگیری از باز دید نمایندگان آژانس از همه ی پایگاه های غنی سازی اورانیوم در ایران، نتوانسته است شک و ظن آژانس در خصوص تلاش برای دستیابی به سوخت اتمی را از بین ببرد. ادعای رژیم دایر بر استفاده علمی و صنعتی از فرایند غنی سازی با مخفی نگهداشتن این پایگاه ها از باز دید آژانس تناقض دارد و فشارهای آژانس و کشورهای مرتبط با این مساله را در پی داشته است.

در سال های اخیر این نزاع ابعاد جدیدی پیدا کرده و از محدوده ی تحریم، انسداد حساب های بانکی ی پاره ای از مافیاهای حاکم و دستگیری افرادی بعنوان جاسوس، محاکمه آن ها و معامله بر سر آزادی شان فراتر رفته است. جنگ سایبری و ویروسی علیه پایگاه های هسته ای ایران، قتل پنج دانشمند ایرانی طی سه سال گذشته، بمب گذاری های مشکوک در پاره ای پایگاه های سپاه (کرج) و کشتار بیش از ۳۰ پاسدار و یک سردار سپاه، همگی را میتوان بخشی از این جنگ نرم پنهانی ای دانست که رژیم مسبب اصلی آنرا آمریکا و اسرائیل معرفی کرده است.

سیاست رژیم تا پیش از مطرح شدن تحریم مالی، بایکوت نفتی و تولیدات پتروشیمی، مبارز طلبی، مانور نظامی، آزمایش موشک های رنگارنگ، گسترش نفوذ خود در منطقه خاورمیانه، جا خوش کردن در رویای مدیریت جهانی و نصیحت به دولت ها بود. تصمیم دیروز وزرای خارجه ۲۷ کشور جامعه اروپا مبنی بر مسدود کردن دارایی های بانک مرکزی ایران و اعمال بایکوت نفتی، با فرصت شش ماهه و جلوگیری از ورود نفت خام و فرآورده های نفتی به جامعه اروپا از اول ماه جولای (۱)، فاز جدیدی در تشدید اختلافات بین ایران و دول درگیر با مساله هسته ای آن را بوجود آورد.

دولت آمریکا نیز بنوبه خود تیموتی کایتز، وزیر دارایی خود را به کشورهای آسیایی فرستاد تا شمار دولت هایی که مایلند به بایکوت نفتی ی ایران بپیوندند را افزایش دهند و نسبت به کشورها یا شرکت هایی که مخالف آنند، رویکرد سختگیرانه ای را پیش بگیرد. از جمله برخی از این شرکت ها سه شرکت در چین، سنگاپور و امارات متحده ی عربی که با ایران روابط تجاری دارند را میتوان نام برد. افزون بر این، وزارت خارجه آمریکا بانک تجارت و بانک بازرگانی را به فهرست تحریم ها افزوده است.

سیاست جدید جامعه اروپا و ایالات متحده خشم رژیم جمهوری اسلامی را برانگیخت و به واکنش سریع واداشت. تهدید به بستن تنگه هرمز و مانور دریایی نخستین واکنش رژیم بود. طبق گزارش روزنامه نیویورک تایمز (جمعه ۱۳ ژانویه) آمریکا اخطار خود را از « کانال های ارتباطی مخفی » به شخص خامنه ای فرستاده بود و در آن اشاره کرده بود که ایران با بستن تنگه هرمز از خط قرمزها عبور خواهد کرد.

در عین حال، دولت آمریکا در رابطه با دامن زدن به تشنج بین ایران و اسرائیل هشدار داد. باراک اوباما، نئون پانتا، وزیر دفاع آمریکا و مقامات عالیرتبه آمریکایی، اسرائیل را از تعجیل در حمله نظامی به ایران بر حذر داشتند و مانور نظامی مشترکشان با اسرائیل را شش ماه به تأخیر انداختند. (۲) در زیر به بر سی برخی از جوانب بحران جدید می پردازیم :

به لحاظ سیاسی:

۱ - باراک اوباما برعکس رقبای جمهوریخواه خود نه جنگ طلبی بلکه سیاست مذاکره و گزینه های گوناگون از جمله افزایش تحریم ها علیه ایران را تا کنون ترجیح داده است.

درسهای انقلاب بهمن برای چپ ایران!

برای شروع بحث ضروری می‌بینم به دو مجادله و ابهام در زمینه برخورد با وقایع عظیم سال‌های ۵۶ و ۵۷ ایران اشاره کنم. اولین ادعا این است که آن وقایع صرفاً شورش و قیام بودند و نباید اصطلاح "انقلاب" را که به معنای دگرگونی بنیادی و ساختار شکنانه است به آن اطلاق نمود. من با این ارزیابی مخالفم. نه از این رو که انقلاب به مفهوم تغییرات ریشه‌ای و بنیادی نیست، بلکه بدین خاطر که اولاً مجادله مذکور مسأله پیروزی را شرط حیاتی انقلابی دانستن یک جنبش ارزیابی می‌کند، ثانیاً تفاوت حرکات اعتراضی معمولی را با جوش‌های عظیم و فراگیر انقلابی تشخیص نمی‌دهد. شرط انقلاب پنداشتن یک جنبش توده‌ای در مقطع زمانی معینی، تنها و تنها قرار دادن خواست‌ها و اهداف بنیادی و ساختار شکنانه در برابر خود است، این که این جنبش و اهداف به پیروزی نایل آیند یا نه، حدیث دیگریست و ابدا تأثیری روی انقلاب یا انقلابی خطاب کردن جوش و قیام توده‌ای ندارد. این اهداف ریشه‌ای البته به دو دسته تقسیم می‌شوند، یعنی انقلابات در شرایط حاضر به یک معنا می‌توانند به دو کاتگوری بزرگ تقسیم شوند: انقلابات سیاسی و انقلابات اجتماعی. انقلاب سیاسی انقلابی است که صرفاً سرنگونی رژیم حاکم و تغییر روبنای سیاسی را از طریق جنبش‌های فراقانونی مردم دنبال می‌کنند که البته می‌توانند به قهر و خشونت کشیده شوند و یا به مسالمت برگزار گردند. در انقلابات صرفاً سیاسی، فرم‌اسیون اجتماعی-اقتصادی حاکم بر جامعه، دست نخورده باقی می‌مانند و در سازوکارهای آن تغییرات اساسی صورت نمی‌گیرد.

اما انقلاب اجتماعی یا جنبشی که اهداف فراگیر اجتماعی در پیش روی خود داشته باشد به انقلابی گفته می‌شود که علاوه بر واژگونی رژیم سیاسی حاکم درصدد تغییر سیستم اجتماعی-اقتصادی نیز برمی‌آید و یا اهدافی پیش روی خود می‌گذارد که علاوه بر تغییر قدرت سیاسی حاکم، ناگزیر از در هم شکستن مناسبات اقتصادی موجود است. به همین خاطر در چنین انقلابی برخلاف انقلاب صرفاً سیاسی، هر مونی طبقاتی بر حاکمیت نیز تغییر اساسی می‌کند. حال آن که در انقلاب سیاسی، جابجایی تنها در چارچوب خود قشر بندی‌های طبقه مسلط اقتصادی - مثلاً بورژوازی در دوران معاصر - تحقق می‌پذیرد.

پس ما حق داریم که نه تنها جنبش‌های مردم‌گشورمان را در سال ۵۷ انقلاب بنامیم، بلکه حتی محق هستیم آن را انقلاب اجتماعی بپنداریم و نه انقلاب صرفاً سیاسی. چرا که اکثریت مردم ایران - یعنی کارگران و تهری‌دستان شهر و روستا - در جریان آن انقلاب، صرفاً خواهان سرنگونی شاه و تغییر نظام سلطنتی به نظام جمهوری مبتنی بر استقلال و آزادی نبودند، بلکه علاوه بر آن، خواهان عدالت اجتماعی و پایان دادن به نابرابری‌های طبقاتی بودند. به همین خاطر با سقوط رژیم شاه و برخلاف میل حکام تازه به قدرت رسیده، شروع به تعرض به منافع بورژوازی و ملاکین بزرگ نمودند. مصادره زمین‌ها و تقسیم و یا کشت شورایی آنها، کنترل کارگران بر کارخانجات، مصادره مسکن سرمایه‌داران فراری توسط بی‌خانمان‌ها و ... جملگی از وزن بالای مطالبات طبقاتی و اجتماعی زحمتکشان ایران در انقلاب ۵۷ حکایت دارند. بنابراین نباید به صرف جایگزین شدن یک رژیم ارتجاعی بر رژیم پهلوی، از اهمیت انقلاب و مطالبات مردم‌گشورمان بکاهیم.

به تاریخ ایران و جهان نیز که نگاه می‌کنیم به وفور شاهد انقلابات شکست‌خورده‌ای هستیم که هیچ کس در انقلاب نامیدن آن‌ها شک نداشته است. مثلاً انقلاب ۱۹۰۵ روسیه یا انقلاب مشروطه ایران که علیرغم تحمیل برخی اصلاحات بر رژیم قاجاری نظیر قانون اساسی و مجلس نیم‌بند، نتوانست همچون انقلابات بورژوازی قاره اروپا، اولاً نظام ارباب رعیتی را با نظام سرمایه‌داری جایگزین کند و ثانیاً دموکراسی پارلمانی بورژوازی را (خواه در کسوت یک جمهوری همچون فرانسه و خواه در کسوت یک سلطنت واقعا مشروطه نظیر انگلستان) متحقق کند، از این رو نیمه‌کاره دچار هزیمت شد با این

کشورهای پیشرفته صنعتی ای چون آلمان، ایتالیا و سوئیس تصمیم گرفته اند از انرژی هسته ای صرف نظر کنند و کشورهای صنعتی دیگری (برزیل، کره جنوبی) هم به انرژی های پایدار و سازگار با محیط زیست (انرژی خورشیدی، بادی و آبی) روی آورده اند، پرسش اساسی این است که جمهوری اسلامی چرا بر ادامه برنامه ی هسته ای اصرار دارد؟

طبق گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و بر اساس داده های کتاب سرخ آن، منابع اورانیوم ایران تنها برای ۴ سال و نیم و بر اساس منابع قابل پیش‌بینی و گمانه زنی ها - در صورتیکه آن ها را درست فرض کنیم - ۱۲۷ سال نیاز نیروگاه بوشهر را تأمین می کند. اما منابع گاز طبیعی ایران برای مصرف ۲۱۰ سال کفایت می کند. طبق داده های سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) تهیه یک کیلو وات ساعت برق در اروپا از طریق نیروگاه گازی گزینه مناسب تری است و هر کیلو وات ساعت برق از این طریق بین دو یورو و شش سنت تا سه یورو و پنج سنت و در نیروگاه هسته ای بین سه یورو شش سنت تا پنج یورو و نه سنت هزینه دارد. رژیم جمهوری اسلامی کلیه اسباب و سرمایه جهت بر آورد نیاز های خود در زمینه تولید انرژی و محیط زیست سالم را در اختیار دارد ولی با اتخاذ سیاست‌های ماجراجویانه و ضد بشری جامعه را به و رشکستگی کامل سوق داده است و با زیر پا گذاشتن قوانین بین‌المللی به این ورشکستگی شتاب هرچه بیشتری بخشیده است.

تهدید به بستن تنگه هرگز اقدام خطرناک دیگری است که این روزها باعث نگرانی بسیار شده و احتمال دخالت نظامی خارجی را بیشتر کرده است. دولت ایران ملزم به رعایت قانونی است که در سال ۱۹۵۸ وضع شده و طبق آن « همه کشتی‌ها مجاز به حرکت در آب های خطه ای کشورها هستند، بشرطی که صلح و امنیت آن کشورها را بخاطر نیاندازند. » همینطور هم طبق توافق نامه سال ۱۹۸۲ سازمان ملل متحد

« هیچ کشوری نمی‌تواند دست به اقدامی بزند که مانع عبور و مرور دریایی شود. » اما این توافق نامه را نه آمریکا تأیید کرده است نه ایران، و این خود زمینه ی سوء استفاده را هم برای ایران و هم برای آمریکا که حضور دریایی خود برای همه ی کشورهای خلیج فارس تهدید محسوب میشود، فراهم کرده است. در عین حال واقعیت خطرناک دیگری را هم باید در نظر داشت: مشکل تنگه هرمز نه حوزه دریانوردی واقع در آب های عمان بلکه منطقه « مجزای عبور و مرور غربی » است. این حوزه بیرون از تنگه هرمز ولی در آب‌های ایران قرار دارد و ایران هر زمان خواهد میتواند کشتی‌ها را در این نقطه کنترل کند یا مانع حرکتشان شود. (۶)

بنابراین، ما در خلیج فارس با دو شر اصلی رو در رو ایم: ارتجاع حاکم که بیش از سی و سه سال با فرا افکنی و بحران سازی های تبلیغاتی می‌خواهد حاکمیت ضد بشری خود را تداوم بخشد و دیگری نیروی های نظامی تجاوز گر خارجی است که هر کجا که بخواهد قوانین بین‌المللی را نادیده می‌گیرند. این دو نیرو، یکی زیر عبا ی شریعت و دفاع از « ایران اسلامی » و دیگری با دست آویز قرار دادن منافع بین‌المللی تا کنون زمینه تقویت یکدیگر را فراهم آورده اند.

توده های ستمدیده ی ما تنها با مبارزه با هر دو نیرو و افشای همه جریاناتی که بنوعی از دخالت نظامی یا در صورت بروز درگیری از ایستادن در کنار ارتجاع تمامیت خواه حاکم دفاع می‌کنند، میتوانند سرنوشت خود را در دست بگیرند و به حاکمیت موجود پایان دهند. بر این بستر شرکت ما در خود سازمانیابی همه نیروهای خواهان آزادی و برابری از اصلی ترین وظایف ماست.

تحریریه سایت راه کارگر ۲۴ ژانویه ۲۰۱۲

- ۱ - روزنامه واشنگتن پست ۲۳ ژانویه
- ۲ - روزنامه وال استریت ژورنال ۱۳ ژانویه
- ۳ - صندوق بین‌المللی پول، بر گرفته از تارنمای بازار خیر
- ۴ - (EIA) آژانس خبری انرژی ژانویه ۲۰۱۱
- ۵ - همان منبع
- ۶ - روزنامه وال استریت ژورنال ۱۹ ژانویه

همه کسی در انقلاب پنداشتن آن وقایع (اعم از چپ یا راست) شکی ندارد.

مجادله دوم که از سوی برخی روشنفکران طرح می‌شود این است که انقلاب بهمن یک انقلاب اسلامی بود. البته حدود سه دهه است که هم حاکمان جمهوری اسلامی و هم حاکمان دول غربی و رسانه‌های تحت کنترل آن‌ها در جهان، از جنبش عظیم توده‌ای سال‌های ۵۶ و ۵۷ به عنوان « انقلاب اسلامی » که هدفی جز استقرار « بنیادگرایی مذهبی » نداشت یاد می‌کنند. در پاسخ باید گفت که اکثریت مردم با اهداف بزرگی چون پایان دادن به نیم قرن استبداد خاندان پهلوی، برچیدن نظام مورثی ۲۵۰۰ ساله و نشان دادن یک حکومت انتخابی به جای آن، لغو سانسور و خفقان، آزادی کلیه زندانیان سیاسی، آزادی احزاب، پایان دادن به سلطه امپریالیسم و آمریکا بر حیات سیاسی اجتماعی ایران، استقرار عدالت اجتماعی و غیره دست به انقلاب زدند، این که در میانه این عزم تاریخی و انسانی، بخشی از اپوزیسیون ارتجاعی یعنی اسلام‌گرایان تحت امر خمینی، رهبری انقلاب را به دست گرفتند و خود را موافق صوری اهداف عمده توده‌ها نشان دادند، موضوع دیگری است که باید آن را جداگانه مورد تحلیل قرار داد و الا حتی شماری از خود مقامات رژیم اسلامی نیز باور ندارند که انقلاب از همان روزها و ماه‌های اول با هدف استقرار جمهوری اسلامی و ولایت فقهی‌های شعبه شروع شده بود.

حال بعد از طرح این دو مجادله و ابهام به این مساله کلیدی بپردازیم که عوامل شکست انقلاب ۵۷ چه بودند؟ و برای پیشگیری از تکرار آن‌ها چه می‌توان کرد تا قبل از این که دیر شود به مورد اجرا گذاشت. البته در همین حوزه یک مجادله سوم نیز خودنمایی می‌کند که مخالف شکست خوردن انقلاب است. این عده به چند دسته تقسیم می‌شوند نخست خود جمهوری اسلامی و همپالگی‌های آن در ایران و جهان (و البته تا حدودی دول و رسانه‌های غربی) که معتقد به پیروزی انقلاب هستند ، از دیدگاه این حضرات هدف انقلاب استقرار جمهوری اسلامی بود که آن نیز تحقق پذیرفت و ۲۹ سال از حیات آن می‌گذرد . دوم افراد و نیروهایی در طیف اپوزیسیون که تنوری " تداوم انقلاب " را طرح می‌کردند . خود این طیف به دو دسته تقسیم می‌شدند : نخست جریاناتی که در سال‌های ۵۷ تا ۶۲ طرح " شکوفاسازی جمهوری اسلامی " را در برابر خود نهاده بودند نظیر حزب توده، تروتسکیست‌ها و فدائیان اکثریت که خواهان تداوم انقلاب از طریق دفاع از " خط امام " و برای برچیدن نفوذ " لیبرال‌ها " و " حجتیه‌ها " در حکومت " انقلابی و ضدامپریالیستی " شان بودند. مشابه همین سیاست (ولی بالعکس) از سوی مجاهدین خلق و جریانات مانوئیست (تا قبل از عزل بنی‌صدر) پی گرفته شد که همچون دسته اول معتقد به وجود دو پایه خوب و بد در جمهوری اسلامی بودند، منتهی از دید ایشان جناح خوب، جناح اقلیت رژیم یعنی نهاد ریاست جمهوری بنی‌صدر (که او را نماینده بورژوازی ملی ایران می‌پنداشتند) بود که باید جناح بد یعنی حزب جمهوری اسلامی و شرکا را زمین‌گیر و مغلوب می‌کرد. دوم جریاناتی نظیر طیف اقلیت جنبش فدایی که به رغم ارتجاعی دانستن کلیت رژیم، مخالف شکست انقلاب بودند. حال آن که انقلاب بهمن تماماً شکست خورد . به چند دلیل:

اول این که از دل آن انقلاب، رژیم ارتجاعی جدیدی سر برآورد که مبتنی بر توهم و حمایت اکثریت مردم ایران بود یعنی انقلاب منجر به شکل‌گیری یک حکومت مترقی نشد. دوم این که بخش عمده اهداف اجتماعی انقلاب بهمن در رژیم نوپا نه تنها متحقق نشد بلکه بر کمیت و کیفیت معضلات افزوده گردید، سوم این که شما موقعی می‌توانید از " تداوم " چند و چندین ساله یک انقلاب سخن بگویید که اولاً نوعی قدرت دوگانه در جامعه وجود داشته باشد (مثلا در حوزه‌ها و یا مناطقی بخشی از قدرت در دست انقلابیون و بخشی در دست مرتجعین باشد) ثانیاً موقعیت انقلابی علی‌رغم استقرار یک رژیم نوپا در جامعه تداوم داشته باشد. حال آن که می‌دانیم این دو پارامتر فقط در کردستان وجود داشت و تز تداوم انقلاب فقط در همان منطقه جغرافیایی صدق می‌کرد، در اکثریت بزرگی از کشور موقعیت انقلابی بهمن ۵۷ تداوم نیافت و بخش بزرگی از مردم علی‌رغم بی‌جواب ماندن مطالبات اقتصادی و سیاسی‌شان به رژیم خمینی توهم و سمپاتی داشتند و اساساً با تکیه بر همین پایه توده‌ای بود که سران

رژیم توانستند از پس مخالفین متشکل خویش یکی پس از دیگری برآیند.

پس از این پارانتز بزرگ برگردیم به موضوع اصلی مورد بحث و آن چگونگی شکست انقلاب بهمن میباشد .

به طور خلاصه عوامل زیر را می‌توان برشمرد:

1 - غیاب يك آلترناتیو سوسیالیست و آزادخواه که بتواند هم‌زمان بر مطالبات اساسی چون : استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی، خودحکومتی مردم، حق تعیین سرنوشت خلق‌های ساکن ایران، حاکمیت کارگران و زحمتکشان، برابری کامل زن و مرد، دولت سکولار و غیرایدئولوژیک و اهدافی از این دست بگوید.

خود این غیبت محصول چندین علت دیگر بود که می‌توان از میان آن‌ها به عواملی نظیر: سلطه بلامنازح تفاسیر و قرآنت‌های غیرمارکسیستی و ضد دموکراتیک بر کل جنبش چپ ایران، ضعف آگاهی‌های سوسیالیستی هم در میان روشنفکران چپ و هم در میان طبقه کارگر، ضعف سازماندهی و تشکل هم در جنبش چپ و هم در جنبش‌های کارگری و توده‌ای، تاثیرات زیان‌بار سیاست‌های حزب توده در دهه ۳۰ و مشی چریکی در دهه ۴۰ و ۵۰، گرایش به پوپولیسم و بهانه ندادن به اهمیت کلیدی حضور و سازماندهی در میان کارگران و دیگر اقشار مدافع انقلاب اجتماعی، درک آشفته از مبارزات ضدامپریالیستی و ضداستبدادی و بی‌اعتقادی به اهمیت مبارزه برای دموکراسی و آزادی‌های بی‌قید و شرط ، بهانه ندادن به افشای اندیشه‌های تنوکراتیک و نکویدن بر مطالبات سکولاریستی و لائیک ، درک صوری و کلیشه‌ای از مطالبات و جنبش زنان و بنابراین محول کردن مبارزه برای برابری زن و مرد به استقرار نظام " موعود " ، عقب ماندگی وحشتناک و گاه ارتجاعی در زمینه مسایل مربوط به جنسیت، گرایش جنسی، اخلاقیات اجتماعی و غیره اشاره کرد. بنابراین به جرات می‌توان گفت که چپ ایران شانس آورد که به قدرت نرسید چون اگر می‌رسید لاقلاً در حوزه استقرار حکومت استبدادی، توتالیتر و مبتنی بر ادغام دولت و ایدئولوژی (و آن هم صرفاً تفسیری خاص از ایدئولوژی) تفاوت چندانی با جمهوری اسلامی نمی‌داشت و بنابراین شکل‌دهی به یکی از انواع رژیم‌های به‌اصطلاح سوسیالیستی و در عمل استالینیستی و بوروکراتیک قرن بیستم، حاصل آن می‌بود.

2 - سیاست دوگانه (دابل استاندارد) رژیم پهلوی در زمینه سرکوب مخالفین سیاسی. بدین معنا که این رژیم و مشاورین سیا و موسادش از آن‌جا که خطر کمونیسم _ آن هم در هم‌مرزی با اتحاد شوروی _ را خطر عمده تلقی می‌کرد، همه توش و توان خود را صرف سرکوب جنبش چپ و یا سازمان چریکی مجاهدین خلق (که آن را مارکسیست اسلامی می‌پنداشت) نمود در همان حال تا حدودی برخلاف حکومت رضاخان، امتیازات زیادی به مذهب و روحانیون داد و یا در سرکوب آن‌ها از خشونت کم‌تری استفاده می‌کرد ، به این بهانه که مراجع تقلید و روحانیون طراز اول همچون مورد خرداد ۴۲ می‌توانند با تحریک احساسات شیعی مردم آن‌ها را به خیابان‌ها بکشاند. رژیم محمدرضا شاه حتی به مدت ۱۳ سال به آخوندها حقوق می‌داد. به‌علاوه مدرنیسم غرب‌گرایانه شاه نیز تا حدودی زیاد صوری، اشرافی و تجملی بود و هدفی جهت تضعیف مذهب و جا انداختن مفاهیم سکولاریستی برای خود قایل نبود. بالعکس از ماهیت ضد مذهبی مارکسیست‌ها در نزد عوام برای کوبیدن و تخریب آن‌ها استفاده می‌کرد.

3 - سازماندهی و تشکل طبیعی و گسترده ملایان در مقطعی که انقلاب مردم در غیاب يك آلترناتیو ترقی‌خواه و چپ شکل گرفت. روحانیون با لشکر ده‌ها هزار نفری تبلیغی و سازمان‌گرا نه خود که از هزاران مسجد و مکان مذهبی به عنوان ستاد حزبی بهره می‌جستند و به علاوه با قاطعیتی که گرایش خمینی در زمینه سرتنگونی شاه از خود نشان داد و طبعاً سواستفاده از اعتقادات و ریشه‌های مذهبی بخش‌های بزرگی از مردم، توانست رهبری انقلاب را خیلی راحت به دست آورد.

4 - حمایت گسترده و یک طرفه دول و رسانه‌های غربی از آلترناتیو " سبز " خمینی برای جلوگیری از عروج يك آلترناتیو " سرخ " ، عامل

مهم دیگری بود که محافل امپریالیستی را متقاعد کرد که وقتی رژیم شاه را دیگر نمی‌توانند نجات دهند، بهتر است به شر کم‌تر رضایت دهند. اخراج خمینی از عراق و ورود او به فرانسه، یک پوشش خبری بی‌همتا برای او و همدلگی‌هایش مهیا نمود. حال آن که در آن موقع اکثر فعالین چپ و دموکرات یا در زندان بودند و یا اگر بیرون بودند، تریبونی برای بیان نظرات خود و ابزاری برای سازماندهی جنبش نداشتند.

5 - تسلیم بی‌چون و چرای بخش اعظم نیروهای سیاسی به هژمونی خمینی و محول کردن همه بحث‌ها و اختلافات به بعد از سرنگونی شاه (سیاست همه با هم) و بنابراین شکل ندادن به آگاهی و اراده مستقل مردم، یعنی به دور از هیچ چالش جدی، عرصه حیاتی رهبری را به خمینی‌گرایان محول کردند.

6 - سنت دیرپای استبداد در ایران و فقدان آگاهی و تربیت دموکراتیک و آزادی‌خواهانه و مبتنی بر مدنیت و مدرنیته که سبب می‌شد نه تنها توده‌ها بلکه به اصطلاح روشنفکران و پیشروان نیز درک درستی از اهمیت نفس کشیدن در یک جامعه آزاد نداشته باشند، بالعکس خود مبشر یکی از انواع استبدادی حکومت‌گری بودند. بنابراین جامعه‌ای که سنت آزادی‌خواهی و اخلاقیات دموکراتیک در آن نازل باشد، حکم زله‌ای دارد که توسط این یا آن پیشوا، قهرمان، لیدر و حزب می‌تواند به هر شکلی درآید.

از این‌جا به این بحث کلیدی روز می‌رسیم که چگونه می‌توان از تجارب گران‌بهای انقلاب بهمن برای شرایط به‌غایت حساس و بحرانی کنونی ایران استفاده نمود تا بار دیگر مبارزات و جان‌فشانی‌های عظیم مردم در باتلاق هزیمت فرو نرود و تاریخ به شکلی تراژیک مجدداً تکرار نشود؟ آیا اگر فرض گیریم همین فردا جمهوری اسلامی بر اثر شورش مردم و یا در اوج بحران و اختلاف، از درون متلاشی شده و سرنگون شود، استقرار آزادی، دموکراسی، حقوق شهروندی و برابری در کشور کثیرالممله و هشتاد میلیونی ایران تضمین شده خواهد بود؟ آیا اصلاً با این وضعیتی که اپوزیسیون دارد و در راس آن خلا یک آلت‌رناتیو حقیقتاً انقلابی و مترقی، مردم ریسک انقلاب و قیام سرنوشت‌ساز را به جان خواهند خرید؟ آیا در شرایط ضعف کامل همه نیروهای اپوزیسیون و عدم توانایی بالفعل آن‌ها برای آلت‌رناتیو شدن و مهم‌تر از آن قلت تشکلهای مستقل توده‌ای در ایران، دست زدن به یک شورش کور، شیرازه جامعه مدنی را از هم نخواهد گسست؟ و آیا دقیقاً در هراس از چنین بی‌آیندگی و ظلمت چشم‌انداز سیاسی ایران نیست که توده کار و رنج کشورمان علی‌رغم این که جان‌شان به لب رسیده، در آغاز کردن "نبرد آخر" این پا و آن پا می‌کنند؟ از خود می‌پرسند بچنگیم برای چه، برای که؟ مسلماً پاسخ همه این سوالات، تن دادن به ادامه تکلیت جمهوری اسلامی نیست، اما دیگر ذهنیت عقب‌مانده سال ۵۷ را نداریم و به عبارتی نباید داشته باشیم، که صرفاً روی شعارهای نفی‌گرایانه تکیه کنیم و به چشم خود و مردم خاک پیاشیم که حلال همه مشکلات سرنگونی جمهوری اسلامی است. و ترازوی ترقی‌خواهی و انقلابی‌گری را تنها با این معیارهای نگاتیویستی، بالانس کنیم. نه دیگر بس است!

به باور من رنوس وظایف ما برای جلوگیری از شکست جنبشهای اجتماعی م ایران به شرح زیر است :

- 1- حمایت گسترده و پیگیر از مبارزات کارگری و ترقی‌خواه مردم و پژواک بین‌المللی آن‌ها با هدف ایجاد یک همبستگی وسیع برای جنبشهای داخل کشور .
- 2- کمک به سازماندهی تشکلهای مستقل مردم (مستقل از دولت، حزب و ایدئولوژی معین) در داخل کشور نظیر سندیکا و اتحادیه‌های کارگری محلی و سراسری، هسته‌های مقاومت جوانان در محلات، تشکلهای زنان، دانشجویان و...
- 3- مبارزه با کلیت رژیم و در این راستا افشای هر گونه تلاش و پروژه ای که می‌خواهد در چهارچوب این رژیم، رویای تحقق دموکراسی را به مخیله خود راه دهد .
- 4- تبلیغ، ترویج و روشنگری مداوم در زمینه مطالبات مهمی چون، جدایی هرگونه دین و ایدئولوژی از دولت، آزادی بی‌قید و شرط عقیده، بیان و تشکل، لغو کامل شکنجه و اعدام، اصل خودحکومتی

مردم و مخالفت با سنت "حزب دولت"، تلفیق دموکراسی غیرمستقیم و مستقیم از یک سو و دموکراسی سیاسی با دموکراسی اقتصادی از سوی دیگر، برپایی یک مجلس موسسان مبتنی بر حق رای همگانی و برآمده از انقلاب برای تعیین مدرن و به دور از جنگ داخلی و کشمکش‌های گروهی برای تدوین نوع نظام و قانون اساسی ایران (طبعاً ما انقلابیون سوسیالیست سعی خواهیم کرد در این کارزار، حمایت اکثریت مردم را از آلت‌رناتیو خود که همانا استقرار آزادی، سوسیالیسم و حاکمیت کارگران و زحمتکشان است، به دست آوریم).

5- روشنگری پیرامون اهمیت مبارزه طبقاتی در کنار مبارزه ضداستبدادی و بنابراین اهمیت مبارزه برای عدالت اجتماعی و برابری در کنار مبارزه برای آزادی و دموکراسی .

6- تقویت و پشتیبانی از جنبش‌های اجتماعی دیگر نظیر جنبش زنان، جوانان، دانشجویان، محیط زیست، همجنس‌گرایان و جنبش‌های ملی برای حق تعیین سرنوشت خلق‌ها و...

7- مبارزه توامان با رفرمیسم و آناشیسیم، یعنی جدایی‌ناپذیر دانستن مبارزه با اپورتونیسیم راست از مبارزه با اپورتونیسیم چپ. در دهه‌های گذشته هم سوسیال دموکراسی و هم استالینیزم ضربات هولناکی از دو سو به جنبش سوسیالیستی و کارگری جهان و ایران وارد نموده‌اند. عروج مجدد جنبش سوسیالیستی نیرومند در گرو وداع گفتن کامل با این گرایش‌ها و پذیرش یک روایت و قرانت رادیکال دموکراتیک می‌باشد .

8- پایان دادن به تفرقه و سکتاریسم در درون طیف چپ انقلابی و سازمان دادن یک اتحاد بزرگ سوسیالیستی با هدف سرنگونی جمهوری اسلامی، حاکمیت کارگران و زحمتکشان، گذار به سوسیالیسم، جدایی دولت از هر نوع ایدئولوژی، آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی، حق رای همگانی، حق تعیین سرنوشت ملل، برابری کامل زن و مرد، سکولاریزه (عرفی) نمودن همه شئونات جامعه و اصل خودحکومتی مردم و... چنین اتحادی با الگوی سنتی "حزب واحد و طراز نوین طبقه کارگر" تفاوت اساسی دارد. افراد و تشکلات در چنین اتحادی ضمن همکاری و فعالیت حول اشتراکات یاد شده، استقلال و حق گرایش خود را حفظ می‌کنند. در واقع نه یک اتحاد عمل دموکراتیک است و نه یک ادغام ایدئولوژیک. حزبی.

چپ انقلابی آزادبخواه، در حال حاضر تنها با رسیدن به چنین درکی از اتحاد است که می‌تواند شانس خود را برای آلت‌رناتیو شدن امتحان کند و الا همچون سال‌های گذشته در حواشی عالم سیاست باقی خواهد ماند. این چپ از لحاظ بازتاب مطالبات اجتماعی اکثریت مردم، تنها نیرویی است که می‌تواند از ماست مالی شدن اهداف ضداستبدادی-ضدسرمایه‌داری جنبش توده‌ای جلوگیری کند ولی به دو شرط: اول دست شستن از فرقه‌گرایی و رسیدن به اتحاد، دوم مجهز شدن به قرانت رادیکال دموکرات از سوسیالیسم .

9- افشای بی‌امان همه نیروهای ارتجاعی و بورژوازی در طیف اپوزیسیون که به دلیل امکانات تاریخی- طبقاتی خویش دست به نقد شانس بیشتری برای به دست گرفتن رهبری مبارزات مردم و بنابراین به بی‌راهه بردن آن دارند.

در یک جمع بندی فشرده میتوان گفت که برای جلوگیری از تکرار تراژدی شکست انقلاب بهمن، باید: با قرانتی رادیکال دموکراتیک، آلت‌رناتیو چپ را سازمان داد، پیشروترین و ترقی‌خواهانه‌ترین افکار و اندیشه‌ها را در میان مردم تبلیغ و ترویج نمود، مبارزه برای آزادی را از مبارزه برای برابری (و بالعکس) جدا ننمود، به تشکلیابی کارگران و توده‌ها یاری رساند و با اراده ای تلفیق گشته از شور و شعور، کمر به تحقق رویای بزرگ مردم کشورمان برای دستیابی به یک زندگی انسانی بست .

هرچه چپ ایران سریع‌تر و قاطع‌تر آستین همت بالا زند، می‌توان به پیروزی انقلاب آتی امیدوار بود، در غیر این صورت، شکست یا بن بست آن حتمی است. پی بردن به این واقعیت تلخ، هیچ استعداد ویژه‌ای طلب نمی‌کند!

جنگ و تحریم گسترده ...

موقعیت ممتاز خاورمیانه و در این میان بویژه نقش ژئواستراتژیک ایران و اسرائیل، این منطقه را رسماً به اولویت نخست استراتژی آمریکا تبدیل کرده است. او با امنیت اسرائیل را مهمترین اولویت پس از امنیت آمریکا عنوان کرده است. بر اساس سند دفاعی آمریکا منطقه فوق از شمول کاهش صدها میلیارد دلار بودجه دفاعی آمریکا در طی یک دهه استثنای شده و اروپا دیگر هم چون دوره جنگ سرد اولویت نخست دولت آمریکا را تشکیل نمی دهد. ارسال ناوگانهای جنگی آمریکا به این منطقه و بویژه به دریای عمان و خلیج فارس انعکاسی از همین اولویت استراتژیک است. استفاده مجدد از حق وتو توسط روسیه و چین در مورد سوریه نیز حاکی از اهمیت این منطقه برای بلوک شرقی جهان سرمایه داری و رقابت بین این دو بلوک در آن را به نمایش می گذارد. هم چنانکه اختطار روسیه مبنی بر اینکه حمله به ایران به منزله تهدید امنیت روسیه محسوب می شود بیان دیگری از آن است. وقتی که آمریکا اعلام می کند تأمین امنیت تنگه هرمز و باز بودن آن خط قرمز آمریکاست و این تهدیدات زبانی را با آرایش جنگی خود و متحدینش تکمیل می کند، جملگی بیاتگرد هم تنیدگی سیاست تحریم و جنگ هستند. نباید فراموش کرد که بیان این گونه خط و نشان های تهدید آمیز جنگی در زمانی صورت می گیرد که قدرتهای بزرگ غربی در حال تدارک یک نقشه کامل تحریم گسترده و از جمله محاصره دریایی و کنترل رفت و آمدهای دریایی برای اجرای مطمئن تحریم ها یعنی جلوگیری از صدور نفت ایران و کنترل ورود کالاها به آن هستند. معنای عملی و دکنده شده این سیاست آن است که تنگه هرمز باید برای حمل نفت و کالا به سوی جهان و کشورهای منطقه باز باشد، اما در همان حال برای رقیب وی بسته و تحت کنترل باشد. تهدید متقابل جمهوری اسلامی صرف نظر از اینکه تا چه حد قادر به انجام آن است یا نه. مبنی بر اینکه تنگه هرمز باید به روی همه طرف ها باز باشد و یا آنکه اگر نفت ما صادر نشود برای همه طرف ها بسته خواهد شد روی دیگر سکه بحران است.

بیک جانبه گرایی و بحران ایران

دولت آمریکا برای اعمال فشار بیشتر به دولت ایران (و البته همزمان به مردم ایران) و ضمانت اجرای آنها، تداوم رابطه اقتصادی دوجانبه و گسترده خود با شرکت ها و نیز سایر دولت ها را مشروط به اجرای تصمیمات و خط قرمزهای این کشور در مورد ایران کرده است (نباید فراموش کنیم که میادلات چین و آمریکا و یا آمریکا و اروپا هر کدام با اندکی تفاوت کمابیش نزدیک نیم تریلیون دلار است). این تصمیم که خارج از چهار چوب سازمان ملل هم تصویب شده است چیزی جز اعمال سیاست یک جانبه گرایی-سیاست یا با ایران یا با ما- در فرم جدید نیست (که البته با ادعای بازار آزاد لیبرالها نیز مغایرت دارد). گونی میراث نئونکانها بار دیگر جان گرفته و به شیوه ای دیگر و در شرایط نوینی بکار گرفته می شود. گویانکه فشار لبه تیز آن بیشتر بر بخش اردوی شرق سرمایه داری و رقیب تازه نفس است تا بر بخش غربی آن.

ج- هدف بوش پس از فروپاشی بلوک شرق برقراری نظم نوینی در جهان و بویژه در منطقه خاورمیانه بر اساس محوریت تک ابر قدرتی و یک تازی منافع امپراطوری آمریکا نباشد بود که در با تلاق مخالفت های جهانی و از جمله اروپاییان و نیز مقاومت های پرهزینه و رسواکننده در مناطق جنگی از نفس افتاد بدون آنکه بطور کامل از دستور کار خارج شود. البته این دستور العمل سرمایه و منافع سرمایه داری آمریکا بود که دیروز به بوش دیکته می شد و اکنون به شکلی دیگر بر او ایما. بنابراین سیاستی فراتر از این یا آن رئیس جمهور و این یا آن حزب است. آنچه که در گذشته مناقشه برانگیز شد، از جمله نحوه پیشبرد این دستور کار و بویژه بی توجهی به جلب مشارکت و رضایت دول اروپایی و دوزدن آشکار و دمخت نهادهای قانونی و فراملی سرمایه جهانی (مثل سازمان ملل و...) بود. ولی هنر او با ما و حزب متبوعش آن بوده که توانسته است این پروژه را با مشارکت امپریالیسم پرانها و تازه نفس اتحادیه اروپا، زدن مهر مشروعیت نهادهای فراملیتی هم چون سازمان ملل و آژانس هسته ای و... و صدور قطعنامه ها توسط به جریان بیاندازد. در نمونه اخیر قطعنامه اتحادیه عرب برای مداخله در سوریه و یا در مورد حمله به لیبی توسط

آنها در دفاع از تحریم های گسترده و فراگیر (که تروخشک را با هم می سوزاند و رژیم مردم را یکجا هدف می گیرد)، تقلیل عوامل جنگ به یک طرف منازعه، و بالاخره نادیده گرفتن پیوند های آشکار تحریم با جنگ و بیستر سازی برای آن سنگر گرفته اند. آنها در ظاهر و بر حسب تعارف می گویند جنگ گزینه خوبی نیست، اما گویا سیاست گرسنگی دادن مردم ایران (با چه هدفی؟) گزینه ای قابل دفاع است. و حال آنکه همه میدانند که مثلاً بین مردم ایران و آمریکا و یا اروپا جنگی وجود ندارد و حکومت اسلامی مردم ایران را نمایندگی نمی کند و چه بسا آنها را گروگان گرفته است. همانطور که یکی از فعالین تظاهرات ضد جنگ اخیراً بیان داشته است مردم ایران بین دوشگر گرفتار شده اند.

جنگ دارای دوطرف با منافع و اهداف ویژه خود است و برای مقابله با آن باید هر دوسوی آن افشاء و محکوم شود. یکی از دلایل رایج و دادگان به نغمه های شوم جنگی توسط کسانی که به قدرتهای بزرگ برای خروج از بحران کنونی و احیانا عروج دارو دسته خود به قدرت دخیل بسته اند، این است که در مقام سخن می گویند، بله! جنگ بد است و بدترین راه حل، اما فقط به محکوم کردن یک طرف دعوا بسنده می کنند. در حالی که اگر کسی ریگی به کفشش نباشد و بر راستی خواهان عدم وقوع جنگ به عنوان اوج فاجعه و خشونت باشد، باید هر سویه ای را که هیزم بیاران است (و بخود آرایش جنگی می دهد) و یا دستاویزها و زمینه های لازم برای آن را فراهم می کند محکوم نماید. بیانیه 185 نغری در مورد جنگ، اکثر شرکت کنندگان در کنفرانس استکهلم بدعوت مؤسسه اولاف پالمه (نظیر شریعتمداری، سازگار و فریدون احمدی و شهریارهای و مهران براتی و امثالهم) که با هدف همان آلترناتیوسازی جمعشان کرده اند، اکثر مفسران بی بی سی و یا صدای آمریکا عمدتاً در دفاع شرمگینانه از گزینه جنگ مدافعان این نوع یک جانبه گری در علت یابی از عوامل جنگ هستند. آنها را با جنبش ضد جنگ و ضد استبداد کاری نیست. چرا که تمامی ذهن و فکرشان متوجه قدرتهای بزرگ و اربابان جهان و جلب توجه آنها نسبت به خود و دارو دسته خود است.

ظاهراً اکنون دیگر کوبیدن بر طبل جنگ توسط مقامات قدرتهای بزرگ غربی و دلدادگان آنها به امری عادی و روزمره تبدیل شده است و دیگر تمرکز غیر عادی و پیرسه زنی ناوگانهای جنگی آمریکا در اطراف آبهای منطقه توجهی بر نمی انگیزد. روزی نیست که در رسانه های جهانی متعلق به این قدرتها اعم از زمامداران سیاسی و یا فرماندهان نظامی و یا به نقل از مقامات اسرائیلی و یا از کانال رقابت و سبقت گیری کاندیداهای انتخاباتی آمریکا پیرامون تهدیدات نظامی و تشدید ابعاد تحریم و در این سوا سوا مقامات سیاسی و فرماندهان سپاهی سخنی گفته نشود. گونی که تهدیدات نظامی و خط و نشان کشیدن به بخشی از روندها و سازوکارهای کنونی جهان تبدیل شده است.

وجه جهانی بحران ایران

بحرانی که اکنون حول جمهوری اسلامی (و کشورهای ایران) توسط بلوک دولتهای سرمایه داری غرب بیش از پیش کانونی می شود، دارای وجه جهانی و بی آندهای منطقه ای و بین المللی مهمی است که بدون در نظر گرفتن آن نمی توان ارزیابی درستی از بی آندهای آن و اهمیت مبارزات ضد جنگ داشت. در این جا نگاهی داریم به مهمترین رنوس آن :

الف- در استراتژی جدید دفاعی دولت آمریکا که به تازگی اعلام شده است، چین، منطقه اقیانوس آرام و ایران (و خاورمیانه) مهمترین اهداف استراتژیکی آمریکا برای دهه آینده قلمداد شده اند. رشد چین به مثابه ابر قدرتی که موقعیت برترولی شکننده آمریکا را تهدید می کند و ضرورت مهار آن بویژه در عرصه های نظامی، و نیز کنترل

سازمان ملل و کشورهای اتحادیه آفریقا شاهد بکارگیری همین تاکتیک بودیم. در مورد ایران هم تأکید اصلی اوپا بر ایجاد و حفظ باصطلاح اجماع جهانی علیه آن است. بی شک در پشت این نوع قطعنامه ها کشمکش وسیعی پیرامون منافع اخص این یا آن بلوک سرمایه داری و بطور مشخص تأمین برتری منافع سرمایه داری و سرکردگی آمریکا و بلوک غرب بر سایر بلوک ها، و در ورای آنها هدف کنترل یک جانبه منابع و ثروتها و استثمار مردم جهان نهفته است.

د- در کنار تعدیل رویکرد یک جانبه گرایی و البته نه کنار گذاشتن آن توسط اوپا، یک تغییر مهم نیز در نحوه بکارگیری نیروی نظامی بوجود آمده است که می توان آن را الگوی جدیدی دانست که در مورد لیبی بکار گرفته شد. بر اساس این مدل علاوه بر زدن مهر مشروعیت سازمان ملل از اعزام گسترده نیروی زمینی که موجب برانگیختن افکار عمومی و تلفات و هزینه های سنگین نظامی می شود، اجتناب کرده و بجای آن از اهرم های زیر استفاده فعال می شود: اهرم اقتصادی و سیاست تحریم، تلاش برای بهره برداری از نارضایتی عمومی از طریق رسانه های نیرومند و دارای برد وسیع، کوشش برای ایجاد شکاف در ارتش و نیروهای نظامی و ایجاد ترور و جنگ داخلی در مناطق مستعد، ایجاد مناطق آزاد و منطقه پرواز ممنوع و حمایت فعال هوایی و دریایی و لجستیکی از آن و نیز تسلیح مخالفین و آموزش شورشیان، تأمین پشتیبانی سیاسی جهانی بویژه توسط نهادهای جهانی تحت کنترل این قدرتها، و بالاخره تلاش برای شکل دادن به یک اپوزیسیون همسو و وابسته بخود در مناطق آزاد شده و یا در خارج کشور تحت عناوین پرزرق و برقی هم چون اتحاد برای دموکراسی و کنگره ملی و ائتلاف ملی و نظایر آن ورله کردن سیاست های مورد نظر خود از زبان طوطیان دست پرورده خود. البته به بازی گرفتن اسلام گرایان میانه رو (الگوی ترکیه و نمونه هانی چون مصروتونس...) نیز بخشی از این الگوتاثیوسازی را تشکیل می دهد. باین ترتیب در این استراتژی نوین همانند استراتژی های گذشته بکارگیری خشونت و جنگ در ترکیب به اشکال دیگر حرف نهانی را میزند. ظاهراً دیگر تاریخ مصرف ادعاهایی هم چون انقلاب مخملی و عدم خشونت و آموزه های مربوط به آن نیز سپری شده و بار دیگر عیان می شود که سرمایه برای تأمین سیطره خو اگر لازم باشد از هیچ خشونت و کشتار و گرسنگی دادنی ابا ندارد. فرقی هم نمی کند که سرمایه از چه نوعی باشد، از نوع شرقی و غربی و یا اسلامی و عرفی اش.

د- عناصر اصلی تغییرات در خاور میانه را حل منازعه و بحران فلسطین و اسرائیل در راستای تقویت و تثبیت موقعیت اسرائیل و در راستای اهداف آمریکا، تثبیت موقعیت شکننده دولتهای وابسته بخود از طریق ایجاد رفم و تقویت نظامی آنها، حذف دولت های باصطلاح یاغی و نامطمئن هم چون قذافی در لیبی و یا اسد در سوریه و حکومت اسلامی در ایران و انهدام یا تضعیف حزب اله و حماس و... تشکیل میدهد. گرچه تبلیغات رسمی می کوشد که اسرائیل را در تصمیم گیری ها مستقل از آمریکا نشان دهد ولی واقعیت آن است که اسرائیل چه به لحاظ توان انجام اقداماتی هم چون حمله به تأسیسات هسته ای و نظامی ایران و چه به لحاظ پی آمدهای گسترده و غیر قابل محاسبه اقدامی چون حمله به ایران و چه به لحاظ بسته بودن بند نافش به حمایت های هم جانبه اقتصادی و نظامی و تکنولوژیک آمریکا، بدون چراغ سبز آمریکا قادر به انجام اقدامی چنین بزرگ و مخاطره آمیز و دارای عواقب فرامنطقه ای نیست. و فراتر از این، قرآن کنونی نشان میدهد که آمریکا بی میل نیست که در دیپلماسی و تهدیدات خود از کارت تهدیدات اسرائیل سود به جوید.

هم چنین لازم است در نظر بگیریم که فشارهای یک جانبه گرایی فقط متوجه چین و روسیه نمی شود بلکه به موازات آن شاهد تحرکات دیپلماتیک مبنی بر اعمال فشارهای دولت آمریکا برای دیکته کردن سیاست هایش بر ژاپن و کره جنوبی و هند و ترکیه و برزیل و... هستیم. رویکردی که نه فقط بیانگر تحمیل مواضع و منافع بخشی از سرمایه داری مسلط ولی روی فوول بلوک غرب با سرکردگی دولت آمریکا نسبت به بخش شرقی سرمایه جهانی است بلکه همزمان علیه سایر بلوک بندی های کوچکتر سرمایه داری نیز هست که مجموعاً موجب بروز مناقشاتی می شود که در بطن روند کنونی در حال تکوین است.

میزان شکنندگی: در شرایطی که شاهد تشدید رقابت بین بلوک های متفاوت سرمایه داری و تحمیل سیاست یک بلوک بر کل مناسبات جهانی هستیم، تبلیغات کرکننده ای توسط رسانه های بزرگ و دولتمردان اسرائیل و آمریکا و... با مبالغه و بزرگ نمایی در میزان تهدیدهایی که می تواند از جانب کشوری ضعیف و بحران زده مثل ایران (دولت ایران) متوجه نظم و صلح جهانی باشد صورت می گیرد. مشابه این گونه تبلیغات را در مورد صدام حسین و تهدیداتی که از سوی وی متوجه صلح جهانی است نیز به یاد داریم که با ادعاها و اطلاعات دروغین برای فریب افکار عمومی همراه بود. بهمین دلیل سیاست قراردادن جهان و منطقه بر لبه پرتگاه جنگی و اعمال سیاست گرسنگی و ایجاد قحطی برای بزانو درآوردن حریف در نفس خود شکننده بوده و اگر قرا بود در مقیاس دولتهای بزرگ بکار گرفته شود حاصلی جز جنگهای گسترده و جهانی نداشت. سیاستی که بکارگیری آن و موفقیت در آن را به عنوان شیوه ای مطلوب برای قدرتهای بزرگ در رابطه با قدرتهای ضعیف تر تبدیل می کند. شیوه ای که به خاطر ماهیت ضد انسانی و ابعدکشتار حقا باید جزو جنایات جنگی محسوب شود (در عراق زمان صدام صدها هزار کودک از این طریق محکوم به مرگ شدند). از همین رو، ارتکاب به چنین جنایاتی با مقاومت در حال گسترش افکار عمومی جهانیان و نیروهای مترقی و با مدافع صلح جهانی همراه است. ضمن آنکه بدلیل تضاد منافع با مقاومت بلوک شرق و سایر قطب های سرمایه و با شکاف درونی و مخالفت هانی در خود کشورهای بلوک مسلط مواجه است. حتی می توان گفت که در اتحادیه اروپا نیز بیش از همه تحت فشار دولت آمریکا و یکه تازی دولتهای فرانسه و انگلیس و آلمان بر سایر دول آن است که بر طبل جنگ و تحریم و سیاست گرسنگی دادن به مردم ایران صحه می گذارند و این در حالی است که شماری از کشورهای اروپایی و از جمله یونان و اسپانیا و ایتالیا و... و حتی بخشهایی در خود آلمان و... تمایلی به آن ندارند. دلیل آن نیز بررسی پوشیده نیست: بازارهای نفتی و غیر نفتی ایران می تواند به دست رقیب آنها بیفتد. گرانی سوخت بر جرم بحران بدی آنها بیافزاید و کالاهای صادراتی آنها بازارهای مناسبی را از دست بدهد.

اگر این شکنندگی را در کنار تجربه تلخ جنگ های عراق و افغانستان و یا حتی پاکستان و... و حساسیت افکار عمومی جهان و آمریکا نسبت به شروع جنگی تازه بگذاریم که آتش تهیه آن در کشتاکش تحریم فراهم می شود (مثلاً در آمریکا مطابق نظر سنجی تازه تنها 17% موافق جنگ هستند) و نیز سابقه و تجربه جنبش های گسترده ضد جنگ بویژه در اروپا را در نظر بگیریم و با اضافه فراگیر اقتصادی را که بویژه اتحادیه اروپا را در بر گرفته به آن اضافه کنیم، و بالاخره ظهور جنبش های تازه نفس ضد سرمایه داری نظیر میدان خورشید اسپانیا و یا جنبش اشغال وال استریا در نظر بگیریم آنگاه روشن می شود که ما بازمینه های به مراتب نیرومندتری برای شکل گیری یک جنبش ضد جنگ مواجهیم. نباید نادیده گرفت که امروزه رابطه روشن تری بین جنگ و تشدید فلاکت و بیکاری و فقر در کشورهای متروپل در میان افکار عمومی برقرار شده است. بطور مشخص در فرانسه (مثلاً اخراج کارگران کارخانه پژو بدلیل قطع همکاری اش با ایران) و آلمان و ایتالیا وجود رابطه مستقیم بین تشدید بیکاری و کسری بودجه و تحریم و جنگ طلبی امری نیست که از دید مردم این کشورها و برخی رسانه های آن پنهان باشد. در حالی که در خود آمریکا کمپانی های نفتی و کنسرن های نظامی بیشترین بهره را از قبل جنگ و تحریم و فضای جنگی می برند در واقع این اروپا است، آنهم در بدترین وضعیت بحرانی خود، که بیشترین زیان ها را متحمل می شود. گرچه این را هم نباید فراموش کرد که توسل به جنگ و زور مستقیم در مقاطع بحرانی و تحت شرایط معینی به عنوان محرکی برای خروج از بحران، و تأمین برتری و سرکردگی بخشی از سرمایه بر بخش های دیگر و یافتن و تضمین بازارهای پرسود همواره بکار گرفته شده است که البته تنها با تقویت جنبش مقاومت و ضد جنگ قابل مهار و کنترل است. ناتمام

زنان سلطه گر، مردان زن ذلیل!

به قول آقای بیوک محمدی که کتابی درباره "زن ذلیل" ها نوشته، نظام مردسالاری مثل نظام کشاورزی است که 6 هزار سال قدمت دارد و دیگر نقش بزرگی در جامعه بازی نمی کند. ایشان مفهوم زن ذلیل را با تکنولوژی که عمر 200 ساله ای دارد، مقایسه می کنند و معتقدند، اکنون مفهوم زن ذلیل است که دارد جا باز می کند و باید مطرح شده و با آن مقابله به عمل آید. از این زاویه، زن ذلیل بودن یکی از آسیب های اجتماعی به شمار می رود و می بایست در حوزه مطالعات رهایی بخش مردان گنجانده شود.

بخوان دفاع از نظام مردسالاری در هر گوشه و نقطه ای که شروع به ریزش می کند! سنوالی که مطرح است، این است که در واقع مفهوم رهایی بخش، همواره اقدام مایه ازاء خود را داشته است. حال مردان می خواهند خود را از چه رهایی بخشند؟ از کدام قانون؟ کدام عرف و یا کدام حاکمیت؟ مطرح می شود که احساس مردان، ملاک زن ذلیل بودن است و نه نوع رفتار زنان. بنابراین زن با هر رفتاری می تواند این احساس را به همسرش تلقین کند که زن ذلیل است! این امر را نیز باید اضافه کرد که گاهی احساس مرد به تنهایی مشکلی ایجاد نمی کند، بلکه این احساس اطرافیان است که به مرد القاء می کند که گویا زن ذلیل است!! و می باید قاطعانه در مقابل رفتار زن (هرچه می خواهد، باشد) ایستادگی کرده و مهر زن ذلیل بودن را به سرعت از پیشانی خود پاک کند.

پژ واضح است، در جامعه ای که در آن مردسالاری غوغا می کند، در هر لحظه ای که زن خودنمایی کند و حرف اول را بزند، احساس مرد جریحه دار شده و چه بخواهد، چه نخواهد، احساس "زن ذلیلی" کرده و تلاش می کند، به ویژه در مقابل اطرافیان، در مقابل زن بایستد. چنین احساسی نیز خود نتیجه حاکمیت نظام مردسالاری در جامعه است.

بگذریم که نظام مردسالاری در ایران با تمام قوا از عرف و اخلاق گرفته تا مذهب و قانون، حمایت شده و پابرجا می باشد. اما در کشورهای اروپایی و مثلا پیش رفته نیز با وجودی که قوانین خود را نسبتا اصلاح کرده اند، مظاهر مردسالارانه در جامعه و به ویژه در خانه ها نقش بزرگی ایفا می کند. برای مثال، خشونت خانگی، چه با حمایت قانونی و چه آن جا که قانون به اصطلاح در مقابل آن می ایستد، هم چنان حضور غالب خود را دارد. آمارهایی که از میزان خشونت خانگی وجود دارند، هیچ گاه متناسب با واقعیت موجود نیستند. چرا که بسیاری از این موارد پشت درب های بسته خانه مانده و به بیرون درز نمی کنند. در صورت جرنل و شکایت زن که مورد خشونت را دادگاهی می کند، بارها و بارها دیده شده که زن، مقصر یا دروغگو تشخیص داده می شود و مرد بدون مجازات آزاد می گردد. در ایران، مردسالاری با مظهر خشونت، به مراتب فجع تر و پنهانی تر پیش می رود و در عمل به مثابه امری خصوصی و طبیعی در جامعه جریان دارد. امری کهنه و مورد قبول که مطرح کردن آن اذهان برخی را خسته و بی حوصله می کند!

جالب، نظری ست که معتقد است، خود زنان یکی از اصلی ترین کارگزاران و عاملین تولید مردسالاری به شمار می روند!!!! آیا واقعا می بایست در این مورد هم بحث و روشن گری کرد، یا این که هدف انداختن توپ به زمین مقابل و سرگرم کردن فمینیست ها و کنش گران علیه تبعیض جنسیتی است؟

از لیست خرید و میز آبرومند بگذریم. این ها مثال هایی هستند برای این که روشن شود، هم چنان آمار زنانه که در خانه تنگ می خورند و تحقیر می شوند، در صدر قرار دارد و مردانه که در مقابل همسران خود سر به زیر می افکنند و دست و صدای خود را بلند نمی کنند، در شمار اندک، در جوامعی که سلطه حکومت می کند و زور و اجبار رواج دارد، دیگر مرز میان جنسیت ها نیز به هم ریخته و صد در صد زنانه نیز تلاش می کنند تا با توسل به خشونت اهداف خود را پیش ببرند. اما مهم این جاست که چنین امری نه توسط قانون حمایت شده و نه از جانب عرف و اعضای دیگر خانواده تحمل می گردد و در بسیاری موارد، به سرعت بر جای خود نشاند می شود.

خشونت از خشونت زاده می شود. وقتی قشری همواره تحت فشار تبعیض و سلطه قرار دارد، شورش و اعتراض نیز نتیجه آن به حساب می آید. همان گونه که زن در جامعه مرد سالار تبدیل به "زن" می گردد، مرد نیز "مرد" ساخته می شود. هرچند بسیار مشکل است که مردان ابزار خشونت را که همان قدرت است با اختیار خود بر زمین گذاشته و با آن مبارزه کنند و چنین امری آگاهی و توانایی بسیار بالایی می طلبد و بدون مبارزه قاطعانه زنان با تمام نمودهای تبعیض جنسیتی در تار و پود جامعه امکان پذیر نیست. اگر مردان به جای مقابله با زنان می توانستند آگاهانه، همراه زنان با نظام مردسالاری که خشونت و سلطه را به مردان اهداء و دیکته می کند، مبارزه کنند، حتما زودتر و سریع تر ریشه خشونت و سلطه فرد بر فرد را از جای می کردند.

تلفن زنگ می زند. مرد، پشت میز عظیم خود مشغول مطالعه پرونده ای است. خانم منشی بر دگمه مخصوص ضربه می زند و مرد گوشی را برمی دارد. همسرش از خانه، بعد از این که چند لحظه با عصبانیت و با صدای بلند، از برخورد دخترشان که دیگر گوش به حرف کسی نمی دهد، می گوید، شروع به خواندن لیست خرید می کند که قرار است، مرد، هنگام رفتن به خانه بخرد و چند دستور دیگر که قرار است مرد اجرا کند. مرد در تمام لحظاتی که گوشی به دست دارد، می گوید، بله خانم، حتما، بله، بله، حلتش می کنیم، باشد، حتما.....

منشی در جریان های تلفن های روزمره قرار دارد. هم کاران نیز زیر چشم و با تمسخر به رئیس خود می نگرند و به هم چشمک می زنند. بیچاره آقای رئیس، زن ذلیل است!

مفهوم زن ذلیل جدید نیست و مدت هاست که در ایران، میان خانواده ها و حتی در محیط های "روشن فکری" شنیده می شود. شاخک های حساس نظام مردسالاری نمودهای این مفهوم را با ظرافت هر چه تمام تر کشف کرده، بیان می کند و به افشای آن می پردازد. چرا که مردانی یافت می شوند که در گوشه ای، این جا و آن جا به این نظام خیانت کرده و پاسداری از آن را گناه و گذاری به فراموشی می سپرند.

ایرانی ها، با استعداد خود در مفهوم سازی، کلمه زن ذلیل را ابداع کرده اند و به این وسیله انحراف از مردسالاری را به وضوح نشان می دهند. اما بحث های متوالی در رابطه با چنین انحرافی منحصر به ایران و مردهای ایرانی نیست. چنین بحث هایی را می توان کم و بیش در مقابله با فمینیسم و در حمایت از نظام مرد سالارانه در همه جا مشاهده کرد.

با وجودی که مردسالاری و تبعیض جنسیتی هم چنان در تمام دنیا حاکم است و در هر لحظه به تثبیت و گسترش خود می پردازد و چه از نظر قوانین تبعیض آمیز و دستورات مذهبی، چه از طریق حاکمیت اخلاق و عرف حامی این نظام، مستقیم یا غیر مستقیم فشار بیشتری بر زنان وارد آورده و جایگاه آنان را به عنوان جنس مغلوب و فروست در جامعه عمیق تر می کند، با تمام این ها هر جا که زنان پیش رفتی داشته و یا موردی از رها شدن خود از زنجیر مردسالاری را تجربه می کنند، به سرعت و به شدت هر چه تمام تر در مقابل آن ایستادگی می شود. همین که دختران در مدارس و دانشگاه ها با سرعت شگفت آوری در ایران و در سراسر دنیا، از خود استعداد یادگیری، تمرکز و نظم و ثبات نشان داده و پیش رفت قابل ملاحظه ای کرده اند، نه تنها در ایران با سهمیه منفی در دانشگاه ها روبرو می شوند، بلکه در اکثر کشورها شاهد بحثی هستیم در این رابطه که دختران عرصه را از مرحله دانش آموزی بر پسران تنگ کرده و به علت درس خوان بودن و منظم بودن، توجه معلمان را به خود جلب می کنند و بالعکس، به پسران مهر "شرارت" و "پرخاش گری" می خورد و در نتیجه پسران موفقیت کمتری به دست آورده و به همین ترتیب در جامعه عقب خواهند ماند!

اما وقتی آمار و ارقام و حضور دختران و زنان در سطح جامعه را مشاهده کنیم، می بینیم که هرچند چنین توقع و برتری از جانب دختران تا سطوح دانشگاه و آکادمیک کاملا صحیح است، اما بعد از آن و در سطح مشاغل و مسئولیت های اجتماعی، با افت و سرائیبی تندی مواجه می باشد. در عمل همان پسران "شورور" و "درس نخوان" و "غیرمتمکز" هستند که مدارج اجتماعی را یکی یکی تصاحب می کنند و مشاغل "مهم" و درآمدزا در جامعه طبقاتی- مردسالار را در اختیار می گیرند. البته اگر غیر از این می بود، احتمالا درب مدارس و دانشگاه ها را بر روی دختران چهار تخته، میخ می کردند!

ترس و وحشتی که از پیش رفت دختران و زنان در جامعه دیده می شود، نشان دهنده آن است که اگر جامعه طبقاتی یکی از پایه های اصلی خود یعنی مرد سالاری را از دست بدهد، غافله را باخته است. قدرت و سلطه با تکیه به تبعیض های موجود در جامعه است که خود را پابرجا نگاه می دارد. بنابراین زنده باد مردسالاری و تبعیض جنسیتی با هر شکل و شمایل که بروز کند. در این راه سرکوب هرگونه انحراف از مردسالاری وظیفه مقدس جوامع طبقاتی است. مردان "زن ذلیل" خیانت کارانی هستند که می باید افساء شوند.

حال در شرایطی که زن در خانه مشغول رفت و روب است و از روح و روان و جسم خود مایه می گذارد تا مکانی برای زنگ تنفس و استراحت همسر خود مهیا کند، اگر لیست خرید را به همسر خود اطلاع دهد، فریاد او زن ذلیل به آسمان می رود. البته اگر مرد، یک ساعت مانده به ظهر به همسرش اطلاع دهد که مهمان به خانه می آورد و دستور تهیه یک ناهار "آبرومند" را بدهد، مشکلی نیست و روال طبیعی زندگی است که طی هزاران سال جریان داشته است.

آگهی رادیو تلویزیون برابری

در صورت عدم دسترسی به تلویزیون ماهواره ای ،
میتوانید از طریق اینترنت نیز برنامه های تلویزیون
برابری را مشاهده کنید .
1- بطور زنده در ساعات ذکر شده ، در سایت تلویزیون
پیام افغان

www.payameafghantv.com

2- به صورت آرشیو ، در سایت رادیو - تلویزیون
برابری و نیز سایت راه کارگر :

www.radiobarabari.com

www.rahekaregar.com

توجه : بینندگان عزیز تلویزیون برابری دقت کنند که سالی
دو بار - در پانیز و بهار - بطور ناهمزمان در ایران ،
اروپا و امریکای شمالی ساعات تغییر می کنند که البته
هر بار پس از چند هفته ، ساعات این سه منطقه یکسان
می شوند .



رادیو تلویزیون برابری ، تریبونی است برای
درهم شکستن دیوار سانسور و اختناق برای
انعکاس ظنین مبارزات کارگران و همه
مزدبگیران، بیکاران، محرومان، زنان، ملیتها،
اقلیتهای قومی و مذهبی، جوانان و روشنفکران
ایران و ... که برای آزادی و برابری پیکار میکنند
!

برنامه تلویزیون برابری روی شبکه تلویزیون " پیام
افغان" به ترتیب زیر از ماهواره های هات برد و تل
استار پنج پخش می شود.

مشخصات ماهواره :

ماهواره هات برد: 13 شرقی، فرکانس 11179، سیمبل
ریت 27490 ، پولاریزاسیون ، اف.ای.سی

ساعت ماهواره هات برد در ایران و اروپا :

جمعه ها ده ونیم تا یازده و نیم صبح به وقت ایران
برابر با ساعت هشت تا نه صبح به وقت اروپای مرکزی
. بازپخش آن؛ همان روز جمعه ساعت شش ونیم تا هفت
ونیم بعد از ظهر به وقت ایران و ساعت چهار تا پنج بعد
از ظهر به وقت اروپای مرکزی

ساعت ماهواره تل استار پنج در آمریکا و کانادا:

پنجشنبه ها یازده تا 12 شب به وقت غرب آمریکا و کانادا
و یا 2 تا 3 بامداد جمعه به وقت شرق آمریکا و کانادا.
بازپخش آن؛ جمعه ساعت هفت تا هشت صبح به وقت
غرب آمریکا-کانادا و یا ده تا یازده صبح به وقت شرق
آمریکا - کانادا

اینترنت :

سایت رادیو- تلویزیون برابری

www.radiobarabari.com

ایمیل رادیو برابری

info@radiobarabari.com

ایمیل تلویزیون برابری

info@barabar.tv

تلفن پیام گیر تلویزیون برابری

49 - 511- 2617492

همچنین میتوانید از طریق دو شبکه اجتماعی
یوتوب و فیس بوک ، برنامه های برابری را
ملاحظه کنید .

تلویزیون برابری در YouTube

فیس بوک برابری

توجه : " سخن هفته " بیانگر موضع
سردبیری برابری است ، سایر گفتارها و
مصاحبه ها بیانگر موضع فردی افراد
است و لزوما موضع رسمی سردبیری
رادیو تلویزیون برابری را منعکس نمیکند